

متن پرسش

با سلام: خدایا از تو می‌خواهم پاسخ مرا بدهی شاید بوسیله استاد طاهرزاده استاد محترم، شما در کتب خود می‌گویید غرب به دنبال ناکجاآباد است و اساسا هر تفکر غیر وجودی و اومانیسمی به دنبال ناکجاآباد است شاید به دنبال توهم، شاید نفس اماره و ... حال سوال بنده این است که تفکر وجودی به دنبال کجا آباد است؟ آنچه من از کتب شما فهمیدم، با معرفت نفس و نگاه وجودی می‌رسیم به اینکه هست ما عین ربط مطلق به پروردگار است و وجود ما مستقل نیست و همین که بخواهیم خود را ببینیم بی‌درنگ خداوند را خواهیم یافت. با عرض پوزش، خب که چه؟؟؟ زندگی در سختی، جنگ، مبارزه، تبعید، دوری از ثروت و ... که همین؟ برایم سخت است از توجه دیگران بگذرم، از شغل دوم بگذرم، از پولدار شدن بگذرم، از مشهور شدن بگذرم، از پستهای مدیریتی گرفتن بگذرم و ... و همه چیز را برای خدا بخواهم ولی ندانم آخر این راه به کجا آباد می‌رسد؟ البته از طعن من دلتنگ نشوید و ذکر خدا گوید تا به یقین برسید. سوال بنده این است که این یقین چیست که این همه ارزش سختی کشیدن دارد؟ خدایا ما را ببخش از آنچه از تو طلب می‌کنیم و نمی‌دانیم تو راضی به اینگونه سوالات هستی یا نه، بگذار به حساب فقر ذاتی مان.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: اگر انسان بتواند از مفاهیم و ماهیات به «وجود» رجوع نماید و در یک احساس وجودی با حضرت حق روبه‌رو شود مسلّم بدانید که هرگز نمی‌گوید: «خب که چه!!!». گفت: «آن‌که عمری در پی او می‌دویدم کو به کو / ناگهانش یافتم با دل نشسته روبه‌رو». به همین جهت به محبوب متعالی «دل آرام» می‌گویند زیرا دل تنها با او آرام می‌گیرد آن‌وقت می‌شود انسان در آن حال بگوید: «خب که چه!!!»؟ بلکه برعکس، خواهد گفت: «رحم کن بر آن‌که چون روی تو دید / فرقت تلخ تو چون خواهد چشید». آدم حسابی، نمی‌دانی انس با نور وجود مطلق در جمال اسماء حسناش یعنی چی! و چگونه آن‌هایی که از مفهوم عبور کرده و او را در جمال اسماء حسناش می‌یابند و می‌بینند، در دعای عزیز ابوحمزه به نجوی با او می‌نشینند. رزقی الله و ایّاکم. موفق باشید